

بحران نظریه پردازی در روابط بین الملل؛ بستری مساعد برای اندیشه ورزی اسلامی

محسن اسلامی*

محمد داوند**

حجت داوند***

چکیده

استدلال اصلی این مقاله بر این مبنا استوار است که نظریه‌های کلان روابط بین‌الملل از تحلیل بسیاری از ابعاد و زوایای موضوعات فرازمانی و فرامکانی (جنگ و صلح) و همچنین دغدغه‌های جدید (مشکلات محیط زیستی، شیوع بیماری‌های واگیردار، ماهیت جنگ‌های آینده و وضعیت قربانیان در آن و ...) بازمانده‌اند. این موضوع سبب شده است تا جهان‌بینی‌هایی شکل گیرند که اساس مساله شناخت در روابط بین‌الملل را به چالش کشند. رویکردهای اخیر، وضع موجود را یا به این دلیل که وضعیت مطلوب نبوده و یا ارتباط مستقیمی با قدرت دارد؛ نپذیرفته و عملاً باعث ایجاد خلأ در نظریه پردازی برای

*. استادیار گروه روابط بین‌الملل دانشکده علوم انسانی دانشگاه تربیت مدرس تهران.

(نویسنده مسئول: eslami.m@modares.ac.ir)

** . دانشجوی دکتری گروه روابط بین‌الملل دانشکده علوم انسانی دانشگاه تربیت مدرس تهران.

*** . دانشجوی کارشناسی ارشد گروه روابط بین‌الملل دانشکده علوم انسانی دانشگاه تربیت مدرس

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۰۹/۲۹

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۱۱/۱۱

فصلنامه پژوهش‌های روابط بین‌الملل، دوره اول، شماره بیست و دوم، صص ۲۳۶-۲۱۱

رشته روابط بین‌الملل گشته‌اند. در این بین، اندیشمندان دین‌مبین اسلام، با طراحی واقعیت‌های صحنه روابط بین‌الملل، امکان نظریه‌پردازی اسلامی برای روابط بین‌الملل را در اخذ مواضع متعادل اسلامی بین دو طیف واقع‌گرایی و آرمان‌گرایی می‌دانند. اسلام، برای انسان این هویت را قائل گردیده است تا صحنه روابط بین‌الملل را بدون هیچ‌گونه تأثیر و تأثر از ملاحظات قدرت بشناسد و منابع شناخت از عقل گرفته تا وحی و فقه را در راستای تأمین عدالت و سعادت انسان و جامعه معرفی نماید.

واژه‌های کلیدی: نظریه‌پردازی، اسلام، میانه‌روی، خدامحوری، روابط بین‌الملل

مقدمه

امروزه بسیاری از دانشوران روابط بین‌الملل نمی‌توانند، برای توصیف، تحلیل و نقد یک پدیده تنها از یک منظر به آن توجه نمایند؛ چرا که ارتباطات بین‌المللی و نقش فزاینده گروه‌های اجتماعی در سیاست در بسیاری از مواقع، مقوله «سطح تحلیل» را بی‌اعتبار ساخته است. از طرفی، تحقیقات مبتنی بر معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی نسبیگرایانه ضمن تأکید بر تفاوت‌های دیدگاه‌های گوناگون، اساساً منکر شناخت در روابط بین‌الملل می‌شوند.

بنابراین، پر بی راه نیست که ادعا کنیم در حال حاضر قرائت نظریه مدرن و پست‌مدرن روابط بین‌الملل از واقعیت، جواب‌گوی اندیشمندان این دیسپلین نخواهد بود. در این ارتباط مشیرزاده می‌نویسد: «یکی از موضوعاتی که در سال‌های اخیر مناظرات نظری را در رشته روابط بین‌الملل تحت تأثیر قرار داده، بحث در مورد اهمیت، امکان‌پذیری و مطلوبیت نظریه‌پردازیهایی غیرغربی در این حوزه است.» (مشیرزاده، ۱۳۸۹: ۱۶۷).

از سویی، به موازات رشد و گسترش دموکراسی در دنیا، انتظار می‌رود که صاحب‌نظران حیطه روابط بین‌الملل (داخلی و خارجی)، نظریه‌پردازی را فقط محدود به مرزهای جغرافیایی مشخصی همچون غرب، به ویژه ایالات متحده آمریکا نکنند و سایر جهان‌بینی‌ها، از جمله اسلام را وارد معادلات این رشته نمایند؛ حتی اگر مفروضات اصلی آن را به رسمیت نشناسند.

این مهم از آن‌روست که نقش فزاینده جنبش‌های دینی در تحولات چند دهه اخیر عرصه بین‌الملل، اندیشمندان را به بررسی ظرفیت‌های قدرت اجتماعی و نفوذ انگارهای مؤلفه «دین» در مطالعات بین‌الملل واداشته است. با این وجود، هیچ‌کدام از سنت‌های نظری رایج در روابط بین‌الملل تمایلی به تحلیل دین و آموزه‌های آن به عنوان مؤلفه‌ای اساسی از خود بروز نداده‌اند (عبدخدائی، ۱۳۹۱: ۲۳۷).

در مقابل، اندیشه‌ورزان غربی همچون برایان فی، برای آنکه بتوانند موقعیت زیستن

ما را در جهانی چندفرهنگی تحت تسلط نسبی‌گرایی قابل فهم سازند، پرسپکتیویسم را در مقابل نسبی‌گرایی، قانونیت‌باوری را در برابر تاریخت‌باوری، رئالیسم روایتی را رودرروی برساخت‌گرایی روایتی قرار داده و سعی داشته‌اند با تلفیق مفیدیت هر کدام از این جهان‌بینی‌های متفاوت، راهی میانه را معرفی نماید (فی، ۱۳۸۹).

با توجه به ملاحظات فوق سؤالاتی چند به ذهن متبادر می‌شود که اسلام از چه ویژگی‌هایی برخوردار است که داعیه دار نظریه‌پردازی در روابط بین‌الملل است؟ برای شروع نظریه‌پردازی نقطه عزیمت اندیشمندان اسلامی چیست؟ نسبت اسلام با مدرن‌ها و پست مدرن‌ها از لحاظ هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی، برای نظریه‌پردازی چگونه قابل تجزیه و تحلیل است؟ آیا نظریات اسلامی می‌توانند مبانی نظری وقایع جدید در روابط بین‌الملل را فراهم آورند؟

نویسنده در نوشتار حاضر استدلال می‌کند که جامعیت دین اسلام زمینه‌های نظریه‌پردازی در روابط بین‌الملل را فراهم آورده است. دین مبین اسلام، به همان اندازه که صلح را مد نظر دارد، به ماهیت جنگ‌افروز بشریت اشاره داشته است. به لحاظ هستی‌شناسی نیز روابط بین‌الملل برای شناسا یا انسان، قابل شناخت بوده که می‌تواند آینده مطلوب خود را ترسیم نماید. همچنین به لحاظ معرفت‌شناسی، انسان با همان ابزارها و سازوکارهای معرفتی که به شناخت سایر ابعاد هستی و حیات اجتماعی می‌پردازد، می‌تواند به مطالعه روابط بین‌الملل بپردازد. از این‌رو، بستری مساعد برای تولید نظریه برای رخدادهای جدید و حتی قدیم در روابط بین‌الملل فراهم می‌آید.

۱. فقر نظریه‌های کلان (جریان اصلی) برای نظریه‌پردازی در روابط بین‌الملل

براون پس از بررسی سیر تحوّل واژگانی^۱ «نظریه‌های کلان» و کاربست آن توسط پارسونز، میلز و اسکینر یادآور می‌شود که گرچه در رشته علوم سیاسی و روابط بین‌الملل به مکاتبی نظیر ماکیاولیسم و والتزیسم (ساختارگرایی) اتکاء زیادی می‌گردد؛ اما مکاتب مزبور به مثابه یک نظریه کلان، عاجز از درک و تحلیل منطقی کل ابعاد و زوایای علوم انسانی هستند. با این حال، هنوز نظریاتی مانند رئالیسم و لیبرالیسم (نظریات حل مسئله) وجود دارند که با عنایت به دستاوردهای پیشینیان خود به تولید مفاهیم و گزاره‌های

1. . Terminology

جدید می‌پردازند.^۱ از همین رو، با وجود تمام انتقاداتی که به مدل لاکاتوش^۲ وارد است؛ این مدل به ما می‌فهماند که در نظریه واقع‌گرایی جدید مرشایمر (رهنمون ایجابی: افزایش توانمندی‌های تهاجمی برای کسب امنیت) مبتنی بر اصول مورگنتایپی (هسته اصلی: حفظ، افزایش و نمایش قدرت) است. پس، هنر رئالیسم تهاجمی در این است که سیاست خارجی ایالات متحده را در خاورمیانه؛ ضمن لحاظ نمودن مفروضات اصلی رئالیسم کلاسیک تحلیل می‌کند. (Brown, 2013: 483-491)

ویلیام نیز مدعی است که برخلاف تصور غالب از نقش تنازعی دو نظریه کلان لیبرالیسم و رئالیسم در روابط بین‌الملل؛ رئالیسم از بنیان‌های نوع خاصی از لیبرالیسم دفاع می‌کند. از این رو، وی قصد دارد ضمن آسیب‌شناسی این رهیافت اشتباه (فهم نادرست از کارکردهای دو نظریه مزبور) در محافل علمی روابط بین‌الملل، به معرفی نظریه لیبرالیسم واقع‌گرا،^۳ به عنوان یک نظریه کلان علمی-هنجاری بپردازد. وی استدلال می‌کند که شروع نظریه‌پردازی در روابط بین‌الملل پس از جنگ جهانی دوم توسط نظریه‌پردازان واقع‌گرای کلاسیک در ایالات متحده آمریکا بوده است.^۴ این نظریه‌پردازان یک پشتوانه معرفتی و نه علمی^۵ در مقابل هژمونی [علمی] مطالعات علوم سیاسی آمریکایی برای اندیشمندان روابط بین‌الملل پس از جنگ دوم، ایجاد نمودند.^۶ از این رو، هرچه روابط بین‌الملل از این نقطه عطف تاریخی (پس از جنگ جهانی دوم) فاصله گرفته؛ به سمت

۱. اگر چه برخی از صاحب‌نظران رشته‌های علوم انسانی مانند روانشناسی به اشتباه سطح تحلیل را از دولت به فرد تقلیل دادند و اظهار داشتند که رویکردهای دولت‌محور تغییرات در تمام سطوح روابط بین‌الملل را پوشش نمی‌دهد.

۲. لاکاتوش در قالب «برنامه تحقیق علمی» معتقد است که محقق نمی‌تواند هیچ نظریه‌ای را قطعی یا غیرقطعی بداند. بنابراین، وی به منظور درک تحولات روابط بین‌الملل؛ مجموعه‌ای از نظریه‌ها را مد نظر قرار می‌دهد. در مدل لاکاتوش هسته اصلی یک نظریه همچون نئورئالیسم شاکله برنامه تحقیق علمی را تشکیل می‌دهد. «هسته اصلی» نیز بر پایه اصل «اکتشاف منفی» استوار است که قاعده‌ای است که دانشوران را درون برنامه علمی از تناقض در ارتباط با هسته اصلی باز می‌دارد. به عبارتی، اصل اکتشاف منفی محل توافق جملگی دانشوران در رابطه با فرض اصلی یک نظریه است. همچنین مدل وی دارای یک «کمر بند حفاظتی» فرضیه‌های کمکی است. در روش لاکاتوش برای ارزیابی نظریه‌ها با تحولات جدید، باید واقعیات جاری روابط بین‌الملل را نیز در نظر گرفت. در غیر این صورت روش برنامه تحقیق علمی مطلوبیت خود را از دست می‌دهد (Elman and Fendius Elman: 1-68).

3. Liberal Realism

۴. بسیاری بر این باورند که نقطه عطف نظریه‌پردازی در روابط بین‌الملل به پیمان وستفالیا و یا به نظریات متفکرینی همچون توسیدید یا ماکیاولی برمی‌گردد.

5. Scientific

۶. لذا غیرمنصفانه است که آنها را محافظه‌کار نامید؛ چرا که آنها علاوه بر مخالفت‌های شناخت-شناسانه علیه جریان غالب علمی، سبب درک خودآگاهی سیاسی برای متفکرین روابط بین‌الملل شدند.

معیارهای علمی علوم سیاسی نزدیک‌تر شده است^۱. (Willias, 2013: 647-650). آفت اصلی رشته علوم سیاسی برای روابط بین‌الملل کافی نبودن مطالعات روشن‌گری^۲ در واکنش به پیامدهای منفی مدرنیسم است. در مقابل، مطالعات روشن‌گری عمده توجه خود را معطوف به فهم پویایی‌های فلسفی، تاریخی و روانشناختی ناسیونالیسم افراطی (فاشیسم)، عقلانیت تکنیکی، شرّ افسارگسیخته^۳ و ظهور جامعه توده‌وار نموده است. مطالعات روشن‌گری تأثیر بسزایی بر دانشورانی چون مورگنتا و نیبور گذاشت. آنها نیز به سیاق سلف‌شان، رفتارگرایی (عقلانیت تکنیکی) را محکوم نموده و عقل‌گرایی (ارزش-های محقق) را یکی از عوامل اصلی تحلیل در مطالعات علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، برشمردند. از این‌رو، کلاسیک‌ها، در تکمیل (پاسخ به) گزاره‌های لیبرالیسم کلاسیک از جمله رعایت مسائل اخلاقی در سیاست و فهم منطق همکاری در روابط کشورها؛ درباره پلیدی ذات انسان که از نتایج مدرنیسم است، هشدار دادند^۴. مهم‌ترین دستاورد مطالعات روشن‌گری روابط بین‌الملل، آموزه‌های تحلیلی اندیشمندان آن به مثابه نوع خاصی از معرفت بود که پیوند وثیقی بین هست‌ها (بدبینی) و بایدها (خوشبینی) برقرار نمود (Willias, 2013: 650-660).

اما برخی از تحلیل‌گران بر این باور هستند که نظریه‌های کلان روابط بین-الملل رو به اتمام هستند، ویژگی علمی بودن خود را در تبیین وقایع جدید روابط بین‌الملل از دست داده‌اند و نهایتاً نظریه‌های عامه‌پسند جایگزین نظریات علمی گردیده‌اند. هم‌اکنون «نظریه»، در روابط بین‌الملل رو به زوال گذاشته است.^۵ چرا که

۱. در ایالات متحده آمریکا آغاز و پایان روابط بین‌الملل (نظریه‌های رئالیست‌های کلاسیک)، مؤلفه‌های تاریخی رشته و ریشه‌های نظری و پارادایم‌های جایگزین آن (روابط بین‌الملل) بد فهم گردیده است.

۲. مطالعات روشنگری یعنی اینکه چگونه می‌توان یک گروه متفاوت از اندیشمندان علوم سیاسی پس از جنگ را در ایالات متحده تشخیص داد؛ چرا که این مورخان و دانشوران علوم انسانی دریافتند که خوانش مدرنیسم لیبرال، شدیداً ناقص بوده است. کسانی که رئالیسم را لیبرال‌مآبانه توسعه دادند. این افراد شامل رابرت دال، هارولد لاسول، چارلز لیندبلوم، دیوید ترومن و هانا آرنهت می‌شوند و عقیده دارند که اصول مدرنیسم بوسیله انسان یا عاملان آن با تعیین ارزش‌های انسانی و بایدها و نبایدها مشخص می‌گردد (روشن‌گری).

3. . Radical Evil

۴. این نکته بین مورگنتا و هانا آرنهت مشابه است.

۵. چرا که منابع یک نظریه متعدّد می‌باشند، فرضیه‌های بسیاری در یک نظریه باید اثبات یا رد گردند و سردرگمیهای زیادی در نظام اندیشه [به دلیل تکرر رخدادها] به وجود آمده است. نویسنده این نکته را به نقل از رابرت مرتون می‌آورد.

در اکثر آثار علمی در رشته روابط بین‌الملل تئوری‌پردازی به حداقل ممکن رسیده، مباحثات نظری بیشتر دون پارادایمی هستند و استفاده از تئوری اغلب جهت آزمایش فرضیه است. از این‌رو، بیشتر پس از مناظره سوّم و چهارم، چون مبنای مشخصی برای نظریه‌پردازی ایجاد نشد؛ شاهد تکثر و تنوع در مفاهیم، نظریات و روش‌های موجود در روابط بین‌الملل هستیم. در تمامی تعاریفی که از «تئوری» شده است، این فرض مشترک است که الگوهایی که در تبیین روابط بین‌الملل وجود دارند؛ آشکارا با رخدادهای جهان واقع، هماهنگی پیدا می‌کنند^۱. تکثر در انواع نظریه‌ها دلایل گوناگونی دارد. اولاً، برخی از تئوری‌های روابط بین‌الملل از دیگر رشته‌های علوم انسانی و علوم طبیعی اخذ می‌شود؛ ثانیاً، به واسطه تحولات جدیدی که در جهان سیاست اتفاق می‌افتد، نظریه‌های روابط بین‌الملل نیز بسط می‌یابند؛ ثالثاً، مناظرات تئوریک سبب خلق مفهوم‌سازی و نظریه می‌شود. در این فضا است که بدبینی نسبت به رهیافت‌های جدید تئوریک ایجاد شده است. (Dunne and Others, 2013: 405-425)

مرشایمر و والت نیز طی مقاله‌ای به بررسی علل کم‌اقبالی برای تولید نظریه در روابط بین‌الملل پرداخته‌اند^۲. تئوری^۳ سنگ بنای روابط بین‌الملل است. نظریه‌پردازان آن به واسطه تئوری‌پردازی مشهور گردیده‌اند و علت موفقیت و شهرت آنها در ساخت مفاهیم تجربی‌ای بود که خود وارد روابط بین‌الملل نمودند. اما در سال‌های اخیر، نظریه‌پردازی در روابط بین‌الملل در دانشگاه‌های آمریکا بسیار کاهش یافته است و به جای خلق تئوری، بیشتر به آزمون فرضیّات ساده‌سازی شده بسنده می‌شود و از روش‌های کمی و آماری نسبت به سایر رویکردها بیشتر استفاده می‌شود^۴. اما این به آن معنا نیست که آزمون

۱. روزنا می‌گوید تئوری باید از این قابلیت برخوردار باشد که درباره همه پدیده‌های روابط بین‌الملل توضیح قانع‌کننده داشته باشد. پوپر، تئوری را به عنوان شبکه‌ای از قالب‌های ذهنی تعریف می‌کند که جهت عقلانی‌تر نمودن، تبیین کردن و قابل فهم نمودن جهان، کاربرد دارند. طبق نظر والتز تئوری ابزار ساده‌سازی نظم در جهان، به منظور شناساندن و نشان دادن عوامل اصلی منافع است. نویسنده فهم علمی تئوری را در انسجام و منطق درونی تئوری ارزیابی می‌کند.

۲. این مسئله موجب شده تا در روابط بین‌الملل انباشت دانش کمتر صورت گیرد، فاصله بین واقعیت امور جاری در روابط بین‌الملل و مسائل غیر واقعی افزایش یابد و از مفدیت روابط بین‌الملل برای شهروندان و سیاستمداران کاسته است.

۳. تئوری‌ها تصویر ساده‌شده‌ای از واقعیت بوده، چگونگی کارکرد مسائل پیچیده را توضیح داده، اولویت عوامل مختلف در یک پدیده را مشخص نموده و به تعریف متغیرها می‌پردازند.

۴. از این‌رو، تعجب‌آور نیست که درصد تحقیقات بدون نظریه در سال ۱۹۸۰، از ۳۰ به ۵۰ در سال ۲۰۰۶، رسید.

فرضیات ساده‌شده با استفاده از روش‌های کمی کارآ نیستند، بلکه فرآیند مزبور در صورتی بیشترین مطلوبیت را خواهد داشت که در عرض خلق یک تئوری به کار بسته شود؛^۱ چرا که یک نظریه متشکل از یک فرضیه صادق است که اعتبار آن به واسطه شناخت سازوکارهای علی که به نتایج مورد نظر (در راستای اهداف نظریه) جهت می‌دهند، ارزیابی می‌گردد. (Mearsheimer and Walt, 2013: 427-434)

در تئوری‌ها، ارتباط متغیرها با یکدیگر معنادار است و از این قابلیت برخوردار هستند که به پیش‌بینی تحولات پیشرو بپردازند.^۲ از این‌رو، مهم‌ترین وجه مشخصه تئوری؛ قدرت تبیین آن است. اما در حال حاضر تئوری‌های عامه‌پسند حاکم بر جریان روابط بین‌الملل هستند. می‌توان از مقایسه هستی‌شناسانه دو مکتب واقع‌گرایی علمی^۳ و ابزارگرایی^۴ برای روشن نمودن بیشتر این موضوع کمک گرفت. رئالیست‌های علمی تأثیر و تأثر زوایای پنهان تشکیل‌دهنده یک پدیده بر واقعیات جهان اجتماعی را تحلیل می‌نمایند و معتقدند که عین، ذهن و تصورات بازیگر عقلانی را می‌سازد. پس، این دیدگاه جوانب هستی‌شناسانه را لحاظ نموده است (تئوری‌های تبیینی یا رسمی). در مقابل ملاک برای ابزارگرایی فقط مفیدیت نتایج یک عمل سیاسی است، حتی اگر این مطلوبیت به واسطه تخیل حاصل شده باشد (تئوری‌های عامه‌پسند یا مقطعی). این وضعیت سبب شده تا به طور کلی ارتباط بین عین و ذهن در روابط بین‌الملل قطع گردد، مدل‌های آماری به عنوان «تئوری» شناخته شوند، معیارهای گمراه‌کننده و غیرواقعی بنیاد تئوری‌ها قرار گیرند،^۵ صحت آمار و اطلاعات به چالش کشیده شود و انباشت دانش کمتر صورت گیرد. (Mearsheimer and Walt, 2013: 427-434)

به طور کلی اندیشمندان تئوری‌های کلان به لحاظ واژه‌شناسی از استانداردهای علمی پیروی نمی‌کنند. تعریف آنها از «روابط بین‌الملل»، «نظریه»، «پویایی» و

۱. مرشایمر و والت تلحویماً اشاره دارند که نباید فرآیند نظریه‌پردازی را پیچیده و غیرممکن در نظر داشت.
 ۲. اما در تئوری‌های عامه‌پسند ارتباط بین متغیرها معین نیست و مفاهیم اصلی و روابط بین آنها به خوبی تبیین نمی‌شوند. مانند تئوری دومینو در زمان جنگ سرد.

3. . Scientific Realism

4. . Instrumentalism

۵. به عنوان نمونه این معیار غیر تجربی که دموکراسی‌ها با هم نمی‌جنگند بنیاد نظریه صلح دموکراتیک گردیده است.

«ایستایی» نامفهوم و متناقض است. از «روابط بین‌الملل» مفهوم «سیاست بین‌الملل» مستفاد می‌شود و از تحلیل عمل‌گرا کنش‌گران مختلف در سیاست بین‌الملل به استثناء دولت‌ها، غفلت می‌ورزند. پیامد این امر، توجه به پیشرفت نظریات جریان اصلی و ایستایی نظریات انتقادی است. «نظریه» در علوم انسانی اگر چه تعریف مشخصی دارد، اما بر طبق معیارهای تجربی (مدل لاکاتوش) ارزیابی می‌شود. معیار سنجش «پویایی» و «ایستایی» نظریات، توضیح سیاست خارجی در نظر گرفته می‌شود، در حالی که تحلیل سیاست خارجی، تنها بخشی از روابط بین‌الملل است.

عامل «تبیین» را در نظریه‌پردازی بدون هیچ دلیل قانع‌کننده‌ای از «توصیف» و «نقد» مهم‌تر ارزیابی می‌کند، عین (تجربه) را بر ذهن (زبان) مقدم دانسته‌اند، در حالی که به ریشه‌های فلسفی این بحث نمی‌پردازند، توضیح مسائل مقطعی در روابط بین‌الملل به عنوان «نظریات عامه‌پسند» بر کشیده است. علیرغم آنکه دغدغه آن را دارند که کلیه اقشار اجتماعی باید از فواید نظریه بهره‌مند گردند؛ سازوکاری که از طریق آن تئوری‌های تبیینی می‌توانند برای شهروندان و سیاست‌مداران مفید باشند را نشان نمی‌دهد و بررسی علمی روابط بین‌الملل را ملازم با نظریه‌پردازی برای وقایع جاری در آن می‌دانند.

پس، آشفتگی‌های نظری و فرانظری، اکثر اندیشمندان روابط بین‌الملل را متقاعد ساخته است که هیچ‌کدام از رهیافت‌های موجود، در تصلب خود، به تنهایی قادر به تحلیل پیچیدگی‌های سیاست جهانی معاصر نمی‌باشند. از این‌رو، عرصه تحلیل و نظریه‌پردازی به جای تأکید تعصب‌ورزانه و ارتدوکسی بر حاکمیت رهیافتی خاص، لازم است از ظرفیت رهیافت‌های مختلف بهره‌گیرد (عبدخدائی، ۱۳۹۱: ۲۴۵-۲۳۸). به همین مناسبت شایسته است تا وضعیت نظریه تجدیدنظرطلبان در روابط بین‌الملل بویژه نظریه پست‌مدرن و انتقادی را بررسی نماییم.

۲. تجدیدنظرطلبان و نظریه‌پردازی در روابط بین‌الملل

سیلوستر می‌نویسد: در دنیای جهانی‌شده (بعد از جنگ سرد) روابط بین‌الملل با حوزه‌های متفاوتی از موضوعات متمایز تئوریک، جغرافیایی، فلسفی، متدلورژیک و ... در مقایسه با رهیافت دولت‌محور روبرو شده است. آیا این به این معناست که نظریه در روابط بین‌الملل به سرانجام رسیده یا اینکه نظریات روابط بین‌الملل زیستی دوباره آغاز نموده‌اند؟

قطعاً بسیاری از موضوعات قدیمی روابط بین‌الملل مثل جنگ و صلح در دوران جدید در مظاهر گوناگونی عینیت می‌یابند، مانند تفسیری که فمنیستها از روابط بین‌الملل به دست داده‌اند. از سویی، نباید انکار کرد که پس از جنگ سرد، بسیاری از دانشوران بر نقش مردم در تشکیل نظریه‌های روابط بین‌الملل تأکید کرده‌اند. (Sylvester, 2013: 609-626)

۱-۲. پسا ساختارگرایان^۱ و انکار نظریه پردازی در روابط بین‌الملل

شالوده‌های فراروایت‌های مدرنیسم (شناخت حقیقت) نظیر دولت‌محوری، عدالت، آزادی، امنیت و ... در جهان‌بینی پسا ساختارگرایی، به چالش کشیده شده و بی‌اعتبار گشته است. پسا ساختارگرایان در واقع، تمام دیسپلین روابط بین‌الملل از دیدگاه مدرن‌ها (جریان اصلی) را زیر سؤال دغدغه‌ای. همین مسئله دغدغه‌ای را موجب شده که در توضیح آن رضایی می‌نویسد: «میان دانشجویان و اساتید رشته روابط بین‌الملل تمایلی برای اجتناب از فرانوگرایی وجود دارد. در رشته‌ای که به مدت طولانی و به شدت با اصول جزمی واقع‌گرایی تثبیت شده، فرانوگرایی به ندرت امری جذاب خواهد بود و دانشجویانی که دائماً رشته خود را با آموختن صرف اصول واقع‌گرایی آغاز می‌کنند، اغلب نسبت به رهایی از آن اصول بی‌میل هستند. به نظر می‌رسد که برخی از دانشجویان احساس می‌کنند به‌رغم اینکه محافظه‌کاری واقع‌گرایی مخالف اخلاق شخصی آنهاست، ولی بهتر است که واقع‌گرا باقی بمانند؛ زیرا درک واقع‌گرایی آسان و قابل فهم است.» (رضایی، ۱۳۹۰).

آنچه امروز به عنوان تفکر پست‌مدرن شناخته می‌شود، ریشه در اندیشه‌های افرادی چون نیچه^۲، وینگشتاین^۳، هایدگر^۴، لاکان^۵، دریدا^۶ و فوکو^۷ دارد. ریشه‌های عمیق‌تر این تفکر را باید در جنبش رمانتیک و ضدروشن‌گری اروپا یافت. همه این جریانهای فکری به عقل سوژه محور بدبین بوده و گفتمان فلسفی مدرنتیته را به نقد

1. . Poststructuralists
2. . Friedrich Wilhelm Nietzsche
3. . Ludwig Josef Johann Wittgenstein
4. . Martin Heidegger
5. . Jacques Lacan
6. . Jacques Derrida
7. . Paul Michel Foucault

کشیده‌اند. شکل روشنی از این نقد را می‌توان در اندیشه فلسفی هایدگر یافت. از دید هایدگر، فرض دکارت در خصوص جدایی اساسی میان فاعل شناسایی و موضوع شناسایی به وضعی انجامیده که در آن علم به مثابه معرفت برتر و مجزا تفوق یافته و مبنای هستی شده است. بر طبق این روایت، ذهنیتی منفک و مجزا بر فراز جهانی از اشیای منفعل قرار گرفته است و آن را بر وفق علایق خود مورد تامل و مشاهده و داوری قرار می‌دهد. پس، رابطه انسان با جهان، ابزاری یا فناورانه است. بدین‌سان سوژه از جهان می‌گسلد و جهان از طریق انقیاد به اراده فناورانه انکار می‌شود. در مقابل هایدگر از بازگشت به حس موقعیت‌مندی انسان در جهان دفاع می‌کند، انسان خود از طریق آن جهان و در آن وجود می‌یابد. ما از طریق دیگران و در زبان در جهانیم. باید به جهان گوش فرا داد نه آنکه اقتدارگرایانه بدان نگرست (بشیریه، ۱۳۸۴: ۳۰۱).

فوکو معتقد است که قدرت و دانش، مستقیماً بر یکدیگر دلالت می‌کنند و هیچ رابطه قدرتی بدون تشکیل حوزه‌ای از دانش متصور نیست و هیچ دانشی هم نیست که متضمن روابط قدرت نباشد. علوم انسانی به عنوان جزئی از فرآیند اعمال قدرت و اعمال سلطه بر انسان، چگونگی شکل‌گیری گفتمان‌های مختلف را در بستر روابط قدرت مورد تبیین قرار می‌دهند. تکنولوژی قدرت دربردارنده مجموعه‌ای از گفتمان‌های علمی است. بهره‌گیری تکنولوژی‌های قدرت از دانش، در راستای تمیز بهنجاری‌ها از نابهنجاری‌ها، موجب شکل‌گیری نوعی حصربندی گفتمانی می‌شود که مسائل اساساً سیاسی به زبان فنی-علمی و بی‌طرفانه مورد تحلیل قرار گیرد. پس، وقتی که قدرت از طریق سازوکارهایی ظریف اعمال می‌شود، راهی ندارد جز آنکه دستگاه‌هایی را برای شناخت به وجود آورد، سازمان دهد و به کاراندازد (استیون، ۱۳۷۰: ۳۳۹). لیوتار^۱ هم به تجاری‌شدن دانش و آگاهی و هم به ابزارگونه‌شدن دانش در برابر قدرت می‌پردازد. در جهان امروز دانش به خصوص کنترل اطلاعات کانون اصلی درگیری بر سر قدرت است و همان‌گونه که در گذشته دولت-ملت‌ها بر مواد اولیه و کارگر ارزان با یکدیگر می‌جنگیدند؛ اکنون برای کنترل اطلاعات به جنگ می‌پردازند (منوچهری، ۱۳۷۶: ۴۱).

در این فضا، پاسا ساختارگرایی به مثابه یکی از رهیافت‌های دگرگونه، با اشاره به نقش نظریه در ساختن و شکل دادن به موضوع دارای اهمیت تحلیل، امکان یک علم

1. . Jean-François Lyotard

روابط بین‌الملل بی‌طرف را زیر سؤال می‌برد و حتی ادعا می‌کند که نظریه روابط بین‌الملل با تأکید بر آنچه ذاتاً طرفدارانه و مبتنی بر مواضع سیاسی است و چنین نظریه‌ای بر آن استوار می‌شود، در جرم بازتولید روابط قدرت موجود و تولید روابط قدرت جدید- معمولاً به نام پیشرفت، آزادی یا رهایی- شریک می‌شود. پس همه نظریه‌ها متعصبانه هستند (عسگرخانی و دیگران، ۱۳۸۸: ۲۹۹).

بنابراین، امروزه برای مسائل جهانی نمی‌توان پاسخ‌های ساده و فراگیر ادر قالب یک نظریه [ارائه داد و باید از جزمیات سنتی در گذشت. رشته روابط بین‌الملل تاکنون بر اثر نگرش مدرن، با رویکردی عینیت‌گرا، ذات‌گرا به شناخت و واقعیت می‌نگرد و همه چیز را به پدیده‌های دوگانه‌ای مانند عین، واقعیت، ارزش، هست، داخلی، دیگری، بین‌المللی، واقع‌گرا، ساده کرده است. این نظریه است که به عمل جهت می‌دهد و به جهان شکل می‌بخشد. جهان را می‌توان دگرگون کرد. ولی اکنون ما می‌کوشیم تا با وجود خطرات و فرصت‌های بزرگ پس از جنگ سرد، همان برداشت سنتی زمان جنگ سرد باز تولید شود. در دوران بین‌المللی شدن فرآیندهای تولید، بازگشت انفجارآمیز ملی‌گرایی، کارتل‌های جهانی مواد مخدر و زیانهای زیست محیطی، دیگر نمی‌توان بر بنیان اندیشه کشمکش دولت‌های ملی در پهنه آشفته بین‌المللی و یا بر پایه الگوهای مطلوبیت‌گرایانه اقتصادی به بررسی روابط بین‌الملل ادامه داد (بزرگی، ۱۳۷۷: ۱۴۵).

۲-۲. انتقادیون و شیئیت نظریه‌پردازی در روابط بین‌الملل

در دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰، جریان مهمی از تفکر در جوامع غربی آغاز شد که به نظریه انتقادی شهرت یافته است. این جریان به ویژه متصل به مشربی است که به نام «مکتب فرانکفورت» معروف شده است. اصطلاح «نظریه انتقادی» ناظر به این معناست که این جریان فکری تلاش می‌کند برای کشف ساختارهای زیرین جامعه و نقد آن؛ پایگاهی نظری تدارک بیند. نظریه نقدی که در حال حاضر یورگن هابرماس^۱ نماینده اصلی آن است نسل‌هایی چند از مارکسیست‌ها را از هورکه‌هایمر^۲ و آدورنو^۳ تا مارکوزه^۴ و هابرماس

1. . Jürgen Habermas
2. . Max Horkheimer
3. . Theodor Ludwig Wiesengrund Adorno
4. . Herbert Marcuse

را دربرمی‌گیرد. آماج اصلی حمله نظریه انتقادی آگاهی کاذب در جامعه سرمایه‌داری و مسائلی است که نقاط توجه مارکسیست‌هایی چون لوکاچ^۱ و گرامشی^۲ نیز بود^۳ (پولادی، ۱۳۸۸: ۳۹-۳۸).

پژوهشگر انتقادی جایگاه تکنیسین پژوهشی را برای خود نمی‌پذیرد و نمی‌تواند تنها برای ارضای سفارش‌دهنده‌ای که بودجه پژوهش را فراهم کرده است، پرسش‌های اخلاقی و ارزشی را نادیده بگیرد. یکی از مشهورترین رسوایی‌های تاریخ پژوهش‌های اجتماعی، ماجرای طرح «کاملوت» در دهه ۱۹۶۰ بود که سازمان جاسوسی آمریکا^۴ مخفیانه از آن حمایت مالی می‌کرد و تعداد زیادی از متخصصان رشته‌های گوناگون علوم اجتماعی با آن همکاری داشتند. پس از افشای نقش سیا در این طرح که درباره جوامع هندوچین در بحبوحه مداخله نظامی آمریکا در منطقه انجام می‌شد، تعداد زیادی از دستیاران طرح به همکاری خود پایان دادند. پژوهشگر انتقادی از تحریف نتایج پژوهش بیمناک است و هرگز مایل نیست مقولات ایدئولوژیکی را در جامه علم به مردم تحویل دهد. در واقع نقد ایدئولوژی، موضوع محوری اندیشه انتقادی است (سیدامامی، ۱۳۹۱: ۱۱۱).

نگاه انتقادی به روابط بین‌الملل نیز لاجرم به تبیینی نقادانه از روابط بین‌الملل منجر می‌شود.^۵ برخلاف جریان اصلی که بیشتر دلنگران نظم و ثبات است، تحلیلگران انتقادی از یک سو بر آناند که تاریخی بودن وضعیت موجود را نشان دهد. و از آن طبیعت‌زدایی و شیئیت‌زدایی کنند؛ و از سوی دیگر، پیامدهای ناعادلانه آن را مورد تأکید قرار می‌دهند. به علاوه، اگر جریان اصلی حلال مشکل و به دنبال مسائلی چون امنیت دولت‌ها، قدرت، موازنه قوا، و غیره هستند، مسائل مورد توجه نظریه انتقادی هم از سنخ

1. . György Lukács

2. . Antonio Gramsci

۳. . نظریه‌پردازی انتقادی در روابط بین‌الملل علاوه بر تأثیرپذیری از افراد مزبور در دیدگاه‌های کسانی چون رابرت کاکس که نظریه انتقادی را نخستین بار وارد روابط بین‌الملل کرد-، ریچارد اشلی و مارک هافمن در روابط بین‌الملل انعکاس یافته است (مشیرزاده، ۱۳۸۳: ۲۱۵-۲۱۴).

4. . CIA

۵. . انتقادیون نیز معتقدند که میان دانش و منافع رابطه‌ای وجود دارد. آنها معتقدند که دانش جنبه ایدئولوژیک داشته و رابطه نزدیکی میان رویه‌های اجتماعی و تعقیب منافع مشاهده می‌شود. بنابراین، تحقیقات جدید با عنایت به منابع اجتماعی دانش، قدرت و ارزشها در صدد است نظریه بین‌المللی را تا آن حد رها سازد که طی آن بی‌عدالتی‌ها و نابرابری‌هایی که در چارچوب نظم حاکم بنا شده‌اند، بتوانند مورد خطاب قرار گیرند (قوام، ۱۳۹۳: ۱۹۴).

دیگری است و با نگاه متفاوتی مورد بررسی قرار می‌گیرد. از آنجا که نظریه‌پردازی انتقادی دغدغه هنجاری در روابط بین‌الملل را دارد، لاجرم با نگاه به تغییر به برنامه پژوهشی خود می‌نگرد. در نتیجه هستی‌شناسی نظریه را گسترده می‌کند، تا همه عواملی را که به تغییر کمک می‌کنند، دربرگیرد (مشیرزاده، ۱۳۹۱: ۲۹۹).

رویکردهای هنجاری بر این امر تأکید دارند که باید نظریه روابط بین‌الملل را در زمینه مناسب و مطلوب اجتماعی به کار بست. در این راستا باید در فرایند نظریه‌پردازی روابط بین‌الملل، مفاهیم را به نحوی صحیحی مفصل‌بندی کرد، به گونه‌ای که در جهت رهاسازی باشد. کسانی که بر فرایند تأکید دارند، معتقدند برای آنکه درک متنوع‌تری از پویای‌های جهانی در زمینه شکل‌دادن به سیاست داشته باشیم، ضروری است به ورای دولت‌سالاری، مدل‌های بازیگر خردمند و پویای‌های رژیم نگاه کنیم. اصولاً، هر دو جنبه انتقادی (فرایند و هنجار) همراه با یکدیگر مطرح‌اند؛ زیرا هر دو بر اهمیت یک رویکرد کلیت‌نگر تأکید دارند، به گونه‌ای که یکی خود را به تنگناهای پراکندگی علوم اجتماعی محدود نساخته، دیگری میل به حالت جهانی دارد (قوام، ۱۳۹۳: ۱۹۸-۱۹۷).

با این همه، پیامد طبیعی باورمندی نظریه انتقادی به متغیر و گذرا بودن نظامات اجتماعی و قوانین و قواعد حاکم بر آن این است که عملاً هیچ‌الگوی زندگی را نمی‌توان به عنوان الگوی طراز قلمداد کرد و در فضای متکثر جهانی هیچ فرهنگ یا دولتی حق ندارد هنجارهای جهان‌شمولی را برای سایرین وضع نماید (سعیدی، ۱۳۹۴: ۳۶) و تنها راه مقابله با هر فرهنگ جهان‌شمول نفی و نقد [در قالب نظریه انتقادی] است (پولادی، ۱۳۸۸: ۴۴) که این مسئله به نظریه (انتقادی) شیئیت می‌بخشد؛ چرا که بدون ترسیم جامعه مطلوب، اصلی‌ترین هدف نظریه‌پردازی، نظریه‌پردازی می‌باشد.

۳. مبانی نظریه اسلامی؛ در نظر داشت اصول واقع‌گرایی و لیبرالیسم در

نظریه‌پردازی (جریان اصلی روابط بین‌الملل)

از قرارداد (۱۶۴۸ م.) تحلیل‌گران سیاست بین‌الملل و دیپلمات‌ها بر روی اتحاد و برخورد میان ملت-کشورهای حاکم تأکید داشته‌اند که در آن کشورها بر اساس منافع ملی عمل می‌کنند؛ در این میان دین به امور شخصی و حیطه‌های ایدئولوژی محدود شده بود. آثار نظام وستفالی در نظام عمدتاً اروپایی جنگ اول جهانی به خوبی هویدا است. در

پایان جنگ جهانی دوم پارادایم جنگ سرد باز بر اساس محریّت ملت- کشورها شکل گرفت، ولی نظام بین‌الملل پس از فروپاشی دیوار برلن دربرگیرنده مجموعه‌ای پیچیده‌تر از بازیگران جهانی از جمله گروه‌بندی‌های قومی- قبیله‌ای، سازمان‌های بین‌المللی و فرامرزی و غیره می‌باشد. بعد از جنگ سرد و رشد فرایند جهانی شدن، پارادایم جدیدی در روابط بین‌الملل بر مبنای دین و معناگرایی در نظام بین‌الملل شکل گرفت که در این فرایند (جهانی شدن) ادیان بزرگ و بالاخص دین اسلام، در ابعاد مختلف زندگی بشری (اقتصاد، فرهنگ، سیاست) و همچنین معادلات نظام جهانی از جایگاه ویژه‌ای برخوردار هستند^۱ (ابراهیمی و دیگران، ۱۳۸۹: ۱۶-۱۵).

از سویی، دهقانی فیروزآبادی می‌نویسد: «نظریه اسلامی روابط بین‌الملل به صورت متعین و محقق در متون مقدس اسلامی به عنوان نفس‌الامر دین اسلام، وجود ندارد؛ از این‌رو باید تلاش کرد تا این نظریه را بر مبنای مبانی و پیش‌فرض‌های برگرفته از آموزه‌ها و تعالیم دین اسلام، تأسیس کرد.» (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۹، الف): (۱۳۷). از این‌رو، در ادامه برای مشخص ساختن دیدگاه نظریه اسلامی نسبت به فرایند نظریه‌پردازی جریان اصلی، لاجرم باید به بررسی تجلیات مبانی انسانشناسی اسلامی در تعیین رفتار دولت و متعاقباً رویکرد دولت‌ها در عرصه روابط بین‌الملل، پرداخت.

انسان محوری آن‌گونه که در اندیشه‌های فیلسوفانی چون آگوست کنت^۲ آمده و انسان را محور و مرکز همه هستی می‌دیده‌اند یا انسان‌محوری به معنای ردّ خدامحوری، به عنوان اساس تمام بینش‌های مکتب اسلام، نیست، بلکه انسان اساس هر گونه روابط اجتماعی از جمله روابط بین‌الملل تلقی می‌شود. در بینش اسلامی، انسان آن‌گونه که هست و آن‌گونه که آفریده شده است، در نظر گرفته می‌شود؛ یعنی ترکیبی از نیروهای خیر و شر که در جدالی تکاملی، آزادی و مسئولیت انسان را در بوته سخت‌ترین آزمایش‌ها

۱. نظریه دینی قادر است نقصان تحلیلی علم سکولار را در سه قلمرو، تأمین نماید؛ نخست شناخت قوانین تداخل قلمرو غیب (عالم فرامادی) و شهادت (کل عالم مادی)، و شناخت کنش‌گران غیبی و تأثیر آنان در کنش‌ها و ساختارهای عالم شهادت. دوم، یادآوری یا تعلیم برخی قوانین ابطال‌پذیری که یا دست بشر به دلیل ناتوانی ابزاری او در آزمون از آن کوتاه است، و یا عقل بشر از آن غفلت ورزیده و آن را نادیده می‌گیرد، و سوم شناخت تحلیل آموزه‌های دینی از علل جنگ و همکاری است (عبدخدایی، ۱۳۹۱: ۲۶۰).

2. . Auguste Comte

قرار می‌دهد^۱. وظیفه انسان به عنوان نگهبان خویش، تقویت نیروهای خیر و پس راندن نیروهای شر است. از این رو، نه خوشبینی افراطی رواقیون در مورد انسان پذیرفته است، نه بدبینی افراطی مسیحیان و فرضیه گناه ذاتی که نظریه مکتب رئالیسم آمریکایی بر آن بنا شده است (رحمتی، ۱۳۹۰: ۱۲۸-۱۲۷).

در همین راستا، اندیشمند شهید سیدمحمدباقر صدر بر مبنای باور به توحید، عدل و کرامت انسان، سه اصل حاکمیت مطلقه خداوند بر جهان، آزادی انسان و در نتیجه ضرورت تدبیر سرنوشت جمعی انسان به دست خودش را استنتاج می‌کند. اما نتیجه پذیرش این سه اصل، باور به خلافت و جانشینی انسان در زمین از سوی خداست، که بعد سیاسی آن از طریق تشکیل «دولت» در جامعه بشری به عنوان ضرورتی انکارناپذیر صورت می‌گیرد. دولت یک ضرورت انسانی و تاریخی است، که شکل کامل آن در قالب دولت اسلامی تجلی یافته است. لذا، دولت اسلامی هم برای تحقق اسلام دارای ضرورت شرعی است و هم برای رساندن انسان‌ها به کمال و سعادت و رفاه، دارای ضرورت مدنی و تمدنی است، که مبتنی بر اصل تکوین و فطرت انسانی می‌باشد (جمشیدی، ۱۳۹۴: ۸۱).

بر پایه ماهیت دوگانه انسان و جامعه داخلی مبنی بر ستیز نیروهای خیر و شر و حق و باطل، روابط بین‌الملل، به عنوان عرصه تعامل جوامع مختلف انسانی با یکدیگر، مناقشه‌آمیز و ستیزشی است. زیرا، روابط بین‌الملل صحنه تقابل و مبارزه جوامع حق و حق‌طلب با جوامع باطل و منحط است که نهایتاً به پیروزی جبهه حق بر باطل می‌انجامد.

پس سیاست بین‌الملل، مانند انواع دیگر سیاست، مبارزه و کشمکش برای تأمین عدالت و سعادت انسان و جامعه بشری است. هدف در روابط بین‌الملل کسب حداکثر قدرت، امنیت و رفاه مادی صرف نیست؛ بلکه غایت اصلی تأمین عدالت، سعادت و تعالی در راه رسیدن به حق تعالی است (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۰).

۱. قرآن کریم می‌فرماید: «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا» (انسان/۳): (ما راه را به او نشان دادیم، او یا سپاس‌گزار است و یا کفران‌کننده).

۲. قرآن کریم می‌فرماید: «أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَهُ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّبِيلُ زَبَدًا رَابِيًا وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حِلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلَهُ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ» (رعد/۱۷). (خداوند از آسمان آبی نازل فرمود و از هر دره بزرگ و کوچکی به اندازه گنجایش آن سیلابی روان شد و سپس سیل بر روی خود کفی چرخنده حمل کرد و بعضی از چیزها که برای ساختن زیور یا ابزار در آتش می‌گدازند نیز کفی مانند آن دارد، اینچنین خدا حق و باطل را مثل می‌زند و اما کف کنار رفته و محو می‌گردد، ولی آنچه به مردم سود می‌بخشد در زمین می‌ماند، خداوند اینچنین مثل‌هایی می‌زند).

لازمه رسیدن به چنین هدفی از یک سو، همزیستی مسالمت‌آمیز^۱ در صحنه روابط بین‌الملل است. در این ارتباط اسلامی می‌نویسد: «عدم توسل به خشونت، تا آنجا که راهی مسالمت‌آمیز وجود دارد، سیاستی است که قرآن آن را برای حل اختلافات، مورد تأکید قرار داده است. ایجاد صلح و تلاش برای مصالحه و حکمیت شیوه انسان دوستانه‌ای است که قرآن آن را به جای رفتارهای خشونت‌آمیز در حل اختلافات، بنیان نهاده است. از نظر قرآن، هر چند زندگی اجتماعی محشون از صلح و جنگ می‌تواند باشد، اما در نهایت صلح و همزیستی به عنوان غایت حرکت اجتماع و هدفی که انبیای الهی برای استقرار آن آمده‌اند، عنوان می‌شود.» (اسلامی، ۱۳۹۲: ۶۲۲).

از طرفی، در آیات قرآن کریم، به آیاتی چون «حرب»، «جهاد»^۲ و «قتال» اشاره شده است و تمامی آنها به معنی جنگ است. قرآن کریم تنها «جهاد فی سبیل الله» و یا «قتال فی سبیل الله» را جنگ مشروع می‌داند. فلسفه جهاد در اسلام، حاکمیت اصول ارزشمند الهی و انسانی و رفع ظلم از مظلومان و مستضعفان است و جنگ برای جلوگیری از آلودگی و فساد زمین و برای مقابله با آنچه مانع کمال و سعادت انسان است، مجاز شمرده می‌شود. شریعت مقدس جنگ را به عنوان یک ضرورت و آخرین راه چاره پذیرفته و جواز جنگ از دیدگاه اسلام چیزی نیست جز همان دفاع مشروعی که در منشور سازمان ملل بر آن تأکید شده است (موسوی، ۱۳۸۴: ۹۳).

۴. مبانی فرائظی نظریه اسلامی و کاستی‌های هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی

تجدیدنظر طلبان در روابط بین‌الملل

از لحاظ هستی‌شناسی، مهم‌ترین اختلاف نظر نظریه انتقادی با اسلام، به نحوه حرکت جوامع بشری در بستر تاریخ بشر مربوط می‌شود. نظریه انتقادی با تأکید بر سوژگی

۱. قرآن کریم در این باره می‌فرماید: «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِّنْ دُونِ اللَّهِ فَإِن تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ» (آل عمران/۶۴). (بگو: ای اهل کتاب، بیایید از آن کلمه‌ای که پذیرفته ما و شماست پیروی، کنیم: آنکه جز خدای را نپرستیم و هیچ چیز را شریک او نسازیم و بعضی از ما بعضی دیگر را سواى خدا به پرستش نگیرد اگر آنان رویگردان شدند بگو: شاهد باشید که ما مسلمان هستیم).

۲. در این باره نیز قرآن مجید می‌فرماید: «الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ فَقَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا» (النساء/۷۶). (آنان که ایمان آورده‌اند، در راه خدا می‌جنگند، و آنان که کافر شده‌اند، در راه شیطان، پس با هواداران شیطان قتال کنید که مکر شیطان ناچیز است).

انسانی، حرکت تاریخ را دارای پایانی مشخص و محدود نمی‌انگارد و نقش کنش‌گری جمعی انسان را در رقم‌زدن دگرگونی تاریخی پررنگ می‌بیند. اما اسلام به این شکل به تاریخ نمی‌نگرد. تاریخ در نظر اسلام، صرف یک سلسله وقایع از هم گسیخته نیست که در برابر اراده بشری به صورتی کاملاً خاموش و خنثی عمل کند، بلکه روح و هویتی مستقل دارد و قوانین لایتغیری که منبعث از اراده الهی هستند، بر روند حرکت آن و بر سرنوشت جوامع بشری مستقیماً تأثیر می‌گذارند. مطابق با قانون «وارث ارض» اراده قاهر الهی بر این امر تعلق گرفته است که تاریخ، حکمرانی و هژمونی جهانی به بندگان صالح و مستضعف خدا تعلق گیرد: «وَوَيْدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أُمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ» (و ما اراده کردیم که بر آنان که در زمین ضعیف شمرده شدند منت نهاده، آنها را پیشوایان خلق و وارثان دیگران قرار دهیم) (سعیدی، ۱۳۹۴: ۳۷).

همچنین، رهیافت پست‌مدرن نیز در روابط بین‌الملل بر هستی‌شناسی کاملاً متفاوتی از نظریه اسلامی در روابط بین‌الملل استوار است. نظریه پردازان پست‌مدرن، جهان متشکل از اجزاء و موجودیت‌های متمایز و مجزا همچون افراد، اعیان، فرآیندها، حوادث و ساختارهای مادی که از نوعی ذات یا جوهر برخوردار بوده و به طور فرا زمانی وجود دارند را، انکار و رد می‌کنند، در مقابل رهیافت اسلامی روابط بین‌الملل، قائل به واقعیتی به نام روابط بین‌الملل در جهان خارج است که قابل شناخت و تبیین می‌باشد. همچنین، برخلاف پست‌مدرنیسم، در هستی‌شناسی اسلامی، سوژه یا فاعل شناسا واجد شخصیت، هویت و سرشت و ذات متعین پیشا اجتماعی است که قادر به درک و معرفت متعلق شناخت می‌باشد. بنابراین، سوژه خودمختار و عاقل یک موضعه گفتمانی و یک برساخته اجتماعی نیست (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۰).

از لحاظ معرفت‌شناسی، روابط بین‌الملل از آنجا که ناشی از تعاملات و مناسبات جوامع انسانی است، جزئی از جهان اجتماعی است. از این رو، جامعه بین‌المللی متشکل از واحدهای سیاسی - اجتماعی خود یک موضوع و متعلق مستقل شناخت است. انسان با همان ابزارها و سازوکارهای معرفتی که به شناخت سایر ابعاد هستی و حیات اجتماعی انسان می‌پردازد، می‌تواند به مطالعه روابط بین‌الملل و جامعه بین‌الملل بپردازد و از ماهیت، عملکرد و کارکرد آن آگاهی یابد.^۱ موضوع مهم دیگر در معرفت‌شناسی، صدق و کذب

۱. البته این امر لزوماً به معنای وحدت روش در علوم اجتماعی و علوم طبیعی نیست.

شناخت و حقیقی بودن ادراکات و سپس معیار تشخیص شناخت صادق از کاذب است. در معرفت‌شناسی اسلامی آن شناخت و ادراک ذهنی حقیقت دارد که مطابق و متناظر با واقع و نفس‌الامر باشد. ادراکات و قضایایی که با واقع و نفس‌الامر مطابقت نداشته باشند، کاذب و غیر حقیقی هستند. پس شناخت حقیقی و صادق آن است که واقعیت را به ما نشان دهد. در فلسفه اسلامی این بحث با عنوان «مناط صدق و کذب قضایا» مطرح و بررسی می‌شود. معیار شناخت از نوع معرفت یا معیار علم، خود علم است. با تقسیم شناخت و علم به انواع تصور و تصدیق بدیهی و تصور و تصدیق نظری استدلال می‌شود که علم بدیهی معیار و محک علم نظری است. شناخت‌های بدیهی خود معیارند و حقیقت و صحت آنها تضمین شده است (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۹ (ب): ۱-۷۹).

برخلاف اعتقاد پست‌مدرن، در معرفت‌شناسی اسلامی امکان شناخت عینی وجود دارد. حقیقت مطلق و دائمی فرازمانی و فرامکانی نیز وجود دارد که بر پایه انطباق با واقعیت و نفس‌الامر تعریف می‌گردد. مبنای معرفت‌شناسی اسلامی نیز در تعارض کامل با ضد مبنای پست‌مدرنیسم قرار دارد. چون، امکان تعیین صدق و کذب معرفت و نظریه بر مبنای شناخت خود معیار وجود دارد که پست‌مدرنیسم آن را انکار می‌کند. عقلگرایی اسلامی به معنای قائل بودن مرجعیت معرفتی برای عقل انسان و روشی برای استنباط احکام نیز از سوی پست‌مدرنیسم مردود شمرده می‌شود. مهم‌تر از این، پست-مدرنیسم در روابط بین‌الملل، مرجعیت معرفتی وحیانی را قبول ندارد. افزون بر این، پست‌مدرنیسم پردازش یک نظریه عام و کلان روابط بین‌الملل که قادر به تحلیل، تفسیر و تبیین روابط بین‌الملل باشد را غیرممکن و غیرمفید می‌پندارد، در صورتی که بر مبنای معرفت‌شناسی اسلامی امکان پردازش یک نظریه جهان‌شمول و فرازمانی و فرامکانی در روابط بین‌الملل وجود دارد (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۰).

۵. اسلام و ضرورت نظریه پردازي برای موضوعات جدید در روابط بین‌الملل

نظریه اسلامی روابط بین‌الملل تقویمی است چرا که به ارزیابی وضعیت و شرایط عام و خاص، روابط بین‌الملل بر اساس ارزش‌ها و هنجارهای اخلاقی می‌پردازد. در این ارتباط عبدخدائی یادآور می‌شود که با استفاده از «نظریه (اسلامی) ... می‌توان از درون آموزه‌های دینی، نظریاتی آزمون‌پذیر را استخراج نمود؛ به گونه‌ای که ... بخشی از مشکلات و

کاستی‌های علم در تبیین یا فهم پدیده‌های اجتماعی را یاری رساند. این نوع نظریه‌پردازی را می‌توان دینی نام نهاد، از این‌رو که در حل برخی مسائل و مشکلات خود به دین و نوع نگاه دین برای تبیین و فهم تمسک می‌کند» (عبدخدائی، ۱۳۹۱: ۲۵۶).

از طرفی، انگرت و اسپنسر انتقاد می‌کنند که نظریات روابط بین‌الملل «فرهنگ عمومی»^۱ به طور شایسته مورد بررسی و تحقیق قرار نگرفته است. «تصاویر»^۲ در روابط بین‌الملل نقش بسیار ارزنده‌ای دارند. در روابط بین‌الملل فقط تعداد اندکی از مردم نقش رسانه‌های بصری و سینما در جهان‌بینی سیاسی خودشان را انکار می‌کنند. تماشای فیلم برای دانشجویان روابط بین‌الملل نیز امتیازات عدیده‌ای دارد؛ آنها می‌توانند با مشاهده فیلم دانش خود را در روابط بین‌الملل افزایش دهند؛ چرا که با عمل دیدن مفاهیم انتزاعی همچون بازدارندگی، نئولیبرالیسم، تروریسم و ... را درونی می‌کنند. (Engert and Spencer, 2009: 83-91) لذا هر کوششی برای وارد نمودن مطالعات فیلم‌های سینمایی در حوزه روابط بین‌الملل مستلزم به رسمیت شناختن این مطالعات توسط دانشوران رشته روابط بین‌الملل است که از این طریق به تجزیه و تحلیل جهان سیاست بپردازند. (Sengul, 2005: 5-7)

در همین راستا، به واسطه تکنولوژی‌های ارتباطی و اطلاعاتی سرعت تغییرات در دنیای جدید، تعداد تئوری‌های روابط بین‌الملل را به طور فزاینده‌ای افزایش داده است. متأسفانه این تئوری‌ها ارتباط بین متغیرهای تغییرات را درک نمی‌کنند و نتیجتاً شاهد انباشت دانش به شکل بررسی و شناخت گرایش و تمایلات عینی (وقایع در حال رخداد) به شکل یک نظریه و گرایش^۳ در روابط بین‌الملل هستیم. در حال حاضر زمان و مکان فشرده شده است؛ اقتصاد جهانی شده، مرزها از بین رفته و حاکمیت دولت‌ها در اثر رشد جامعه مدنی رو به زوال گذاشته است. برای همین بیشتر پیامدهای این تغییرات که اغلب مقطعی هستند منجر به خلق گرایشات جدیدی در روابط بین‌الملل، (در اثر ضعف نظریه‌های کلان) در تبیین مسائل جدید گشته است. (Holsti, 1998: 10-11) نظریات جریان اصلی روابط بین‌الملل همچنین عاجز از رخدادهای اجتماعی در حال وقوع و

1. . Popular Culture
2. . Images
3. . Trend

تأثرات آن بر روابط بین‌الملل هستند.

به عنوان نمونه، بر اساس گزارش فائو^۱ در سال ۲۰۰۸، یک میلیارد و دویست میلیون نفر از گرسنگی رنج می‌بردند. فائو تأکید دارد که جمعیت آنها در جهان پیوسته در حال افزایش است. حدود یک میلیارد نفر از این افراد گرسنه در کشورهای در حال توسعه زندگی می‌کنند که در سال ۲۰۰۹ تقریباً حدود ۱۰۰ میلیون نفر به آنها افزوده شد. (Fao, 2008) نزدیک به ۲۴۰ میلیون نفر در کشورهای جنوب صحرای آفریقا یا یک نفر از چهار نفر در این منطقه، از مواد غذایی کافی و از یک زندگی سالم و فعال برخوردار نیستند و افزایش قیمت مواد غذایی و خشک‌سالی مردم بیشتری را دچار فقر و گرسنگی می‌کند (Fao, 2010).

همچنین، بر اساس گزارش سالانه کمیساری عالی سازمان ملل برای پناهندگان^۲ در سال ۲۰۱۴، حدود ۶۰ میلیون مهاجر و آواره در جهان از سرزمین خود کوچ کرده‌اند. (Graham, 2015) در سال ۲۰۱۵ میلادی، حدود یک میلیارد و ششصد و هشتاد و دو میلیون و هفتصد و بیست و هفت هزار نفر از مناطق مختلف دنیا به علل گوناگون^۳ مستعد مهاجرت بوده‌اند. (International Organization for Migration, December, 2015) واقع‌گرایی و نظریات لیبرالیستی چگونه می‌توانند مشکل گرسنگی و مهاجرت را تبیین نمایند؟ آیا نظریه انتقادی در ارتباط با این موضوعات می‌تواند بدون تعصب‌ورزی رهیافتی (نقد ساختارهای سرمایه‌داری) راه‌حلی ارائه دهد؟

اما فقه روابط بین‌الملل می‌تواند این مهم را به انجام برساند. فقه روابط بین‌الملل در صدد است تا احکام شرعیه معاملات و مناسبات حاکم بر روابط بین‌الملل را تبیین کند. در این نگاه، پس از شناخت موضوع که مسئولیت آن بر دوش دیگران است و نه بر عهده فقه، به منابع معتبر دینی مراجعه و بر اساس روش معتبر اجتهادی، حکم شرع نسبت به آن موضوع استخراج می‌شود. قابل‌عنایت است، اگر بپذیریم فهم عمیق پدیده‌ها، خصوصاً در عصر مدرن که پدیده‌ها از پیچیدگی خاص برخوردارند، بر عهده علوم اجتماعی است، در این صورت نقش فقه روابط بین‌الملل، بیان احکام فرعیه از ادله تفصیلیه برای

1. . Food and Agriculture Organization of the United Nations

2. . United Nations High Commissioner for Refugees

۳. . جنگ، بحران، کار، بهداشت، شرایط زیست محیطی و غیره.

موضوعات بین‌المللی می‌باشد نه فهم و تبیین کنش‌ها و واکنش‌های بین‌الملل؛ هر چند که قلمرو فقهی برای صدور حکم نیازمند فهم عمیق موضوع است لیکن خود وظیفه‌دار این فهم نیست (عبدخدائی، ۱۳۹۱: ۲۶۶).

نتیجه

امروزه بسیاری از دانشوران روابط بین‌الملل بر این عقیده هستند که نظریه‌های کلان قدرت تجزیه و تحلیل رخداد‌های روابط بین‌الملل را ندارند. اما برآستی این جریان فکری چرا تقویت و به محافل علمی عرضه می‌گردد؟ پاسخ را باید در نگاه ناقص این جهان‌بینی‌ها به صحنه روابط بین‌الملل دانست. واقع‌گرایی و تأکید بر بدسرشت بودن انسان؛ جهان را منازعه‌آمیز تصویر می‌کند. لیبرالیسم با رویکردی خوشبینانه همکاری را بیش از نزاع، ذاتی روابط بین‌الملل می‌پندارد. بر خلاف پارادایم‌های جریان اصلی که بیشتر در پی پاسداشت نظم و ثبات بودند، اندیشمندان نظریه انتقادی هم خود را بر این گذاشتند تا از این جریان شیئیت‌زدایی کنند؛ و پیامدهای ناعادلانه آن را مورد تأکید قرار دهند.

با این همه، پیامد طبیعی باورمندی نظریه انتقادی به متغیر و گذرابودن نظامات اجتماعی و قوانین و قواعد حاکم بر آن این بود که هیچ‌الگوی زندگی را نمی‌توان به عنوان الگوی طراز قلمداد کرد و تنها راه مقابله با هر فرهنگ جهان‌شمول نفی و نقد است که این مسئله به نظریه شیئیت می‌بخشد؛ چرا که بدون ترسیم جامعه مطلوب، اصلی‌ترین هدف نظریه‌پردازی، نظریه‌پردازی می‌باشد. از طرفی، پس‌اساختارگرایی با اشاره به نقش نظریه در ساختن و شکل دادن به موضوع دارای اهمیت تحلیل، امکان یک علم روابط بین‌الملل بی‌طرف را به چالش می‌کشد و مدعی است که نظریه روابط بین‌الملل ذاتاً طرف‌دارانه و مبتنی بر مواضع سیاسی است. بنابراین، قدرت و دانش، مستقیماً بر یکدیگر دلالت می‌کنند و هیچ رابطه قدرتی بدون تشکیل حوزه‌ای از دانش متصور نیست و هیچ دانشی هم نیست که متضمن روابط قدرت نباشد.

اما هدف نظریه‌پردازی اسلام در روابط بین‌الملل کسب حداکثر قدرت، امنیت و رفاه مادی صرف نیست؛ بلکه غایت اصلی تأمین عدالت، سعادت و تعالی در راه رسیدن به حق تعالی است. چرا که بر پایه ماهیت دوگانه انسان و جامعه داخلی مبنی بر ستیز نیروهای خیر و شر و حق و باطل، روابط بین‌الملل، به عنوان عرصه تعامل جوامع مختلف

انسانی با یکدیگر، مناقشه‌آمیز و ستیزشی است. زیرا، روابط بین‌الملل صحنه تقابل و مبارزه جوامع حق و حق‌طلب با جوامع باطل و منحط است که نهایتاً به پیروزی جبهه حق بر باطل می‌انجامد. اما عدم توسل به خشونت، تا آنجا که راهی مسالمت‌آمیز وجود دارد، سیاستی است که قرآن آن را برای حل اختلافات، مورد تأکید قرار داده است.

از لحاظ هستی‌شناسی، انسان و تاریخ در نظر اسلام، در برابر اراده بشری به صورتی کاملاً خاموش و خنثی عمل نمی‌کنند، بلکه روح و هویتی مستقل دارند که قوانین لایتنغیری که منبعت از اراده الهی هستند بر سرنوشت آنها مستقیماً تأثیر می‌گذارند. بنابراین، رهیافت اسلامی روابط بین‌الملل، قائل به واقعیتی به نام روابط بین‌الملل در جهان خارج است که قابل شناخت و تبیین می‌باشد.

با این اوصاف، «از آنجایی که نظریه اسلامی روابط بین‌الملل به صورت متعین و محقق در متون مقدس اسلامی به عنوان نفس الامر دین اسلام، وجود ندارد؛ ... باید تلاش کرد تا این نظریه را بر مبنای مبانی و پیش‌فرض‌های برگرفته از آموزه‌ها و تعالیم دین اسلام، تأسیس کرد.»، فقه روابط بین‌الملل می‌تواند تا احکام شرعیه تعاملات و مناسبات حاکم بر روابط بین‌الملل از جمله موضوعات جدید آن را تبیین کند. ملاحظات فوق، عبدخدائی را به این نتیجه رسانده که آشفتگی‌های نظری و فرانظری، اکثر اندیشمندان روابط بین‌الملل را متقاعد ساخته است که هیچ‌کدام از رهیافت‌های موجود، در تصلب خود، به تنهایی قادر به تحلیل پیچیدگی‌های سیاست جهانی معاصر نمی‌باشند. از این‌رو، عرصه تحلیل و نظریه‌پردازی به جای تأکید تعصب‌ورزانه و ارتدوکسی بر حاکمیت رهیافتی خاص، لازم است از ظرفیت رهیافت‌های مختلف از جمله اسلام بهره گیرد. به همین مناسبت شایسته است تا ظرفیت‌های وضعیت نظریه‌پردازی اسلامی در روابط بین‌الملل را در تحقیقات آینده بیشتر بررسی گردد. *

کتابنامه

منابع فارسی

قرآن کریم.

- ابراهیمی، شهروز، علی‌اصغر ستوده و احسان شیخون. (۱۳۸۹). «رویکرد اسلامی به روابط بین‌الملل در مقایسه با رویکردهای رئالیستی و لیبرالیستی» *فصلنامه دانش سیاسی*، ۶ (۲). صص ۴۲-۵.
- استیون، لوکس. (۱۳۷۰). *قدرت؛ فرانسائی یا شر شیطانی*. ترجمه فرهنگ رجایی. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- اسلامی، محسن. (۱۳۹۲). «سیاست خارجی در اسلام»، *فصلنامه سیاست خارجی*، ۲۷ (۳). صص ۶۳۶-۶۱۱.
- بزرگی، وحید. (۱۳۷۷). *دیدگاه‌های جدید در روابط بین‌الملل*. تهران: نشر نی.
- بشریه، حسین. (۱۳۸۴). *لیبرالیسم و محافظه‌کاری، از محافظه‌کاری تا هرمنوتیک و پست‌مدرنیسم*، تهران: نشر نی.
- پولادی، کمال. (۱۳۸۸). *تاریخ اندیشه سیاسی در غرب (قرن بیستم)*. تهران: نشر مرکز.
- جمشیدی، محمدحسین. (۱۳۹۴). «نظریه دولت در اندیشه سیاسی علامه صدر»، *فصلنامه دولت پژوهشی*، ۱ (۱). صص ۱۱۲-۸۱.
- دهقانی فیروزآبادی، سیدجلال. (۱۳۹۰). *اسلام و نظریه‌های روابط بین‌الملل: رویکردی فرانظری*. شورای عالی انقلاب فرهنگی.
- (۱۳۸۹ الف). «چگونگی و چیستی نظریه اسلامی روابط بین‌الملل»، *پژوهشنامه علوم سیاسی*، ۵ (۲). صص ۱۴۲-۱۱۱.
- (۱۳۸۹ ب). «مبانی فرانظری نظریه اسلامی روابط بین‌الملل»، *فصلنامه روابط خارجی*، ۲ (۶). صص ۹۶-۴۹.
- رحمتی، رضا. (۱۳۹۰). «روابط بین‌الملل؛ تقابل دو فرانظریه جریان اصلی و اسلام (با مطالعه صورت-بندی برنامه پژوهشی اسلام‌گرایانه بر شکل‌گیری هویت ایران در ساخت نظام بین‌الملل)»، *فصلنامه آفاق امنیتی*، ۴ (۱۰). صص ۱۴۱-۱۱۹.

- and Learning about International Politics through Film. *Perspectives*. 17 (1), pp. 83-104.
- Fao. (2010). The state of food and insecurity in the world—addressing food insecurity in protracted crises, Rom: food and organization united states.
- Fao. (2008). the state of food insecurity in the world Economic crises –impactand lessons learned. Available at: <ftp://ftp.fao.org/docrep/fao/0//1j0229te00.pdf>. 8/10/2016.
- Graham, D. A. (2015). Violence Has Forced 60 Million People From Their Homes. Available at: <http://www.theatlantic.com/international/archive/2015/06/refugees-global-peace-index/396122/>
- Holsti, K. J. (1998). *The Problem of Change in International Relations Theory*, Institute of International Relations: The University of British Columbia.
- International Organization for Migration. (2015). Migration Initiatives 2015: Regional Strategies. Available at: http://publications.iom.int/system/files/pdf/migration_initiatives2015.pdf.
- Mearsheimer, J. J and Walt, S. M. (2013). Leaving Theory Behind: Why Simplistic Hypothesis Testing is bad for International Relations. *European International Relations*, DOI: 10.1177/1354066113494320.
- Sengul, A. (2005). Cinema and Representation in International Relations: Hollywood Cinema and the Cold War, In *Partial fulfillment of the Requirements for the Degree of Master of Science the Department of for International Relations*.
- Sylvester, Ch. (2013). Experiencing the end and afterlives of International Relations/theory. *European Journal of International Relations*, DOI: 10.1177/1354066113494322.
- Williams, M. C. (2013). In the Beginning: The International Relations Enlightenment and the Ends of International Relations Theory. *European International Relations*, DOI: 10.1177/1354066113495477.